



**برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.**

www.parvizshahbazi.com



پیغام عشق

قسمت هشتصد و سی و هشتم





آقای فرشاد از خوزستان



با عرض سلام

پرهیز لازم است، ولی کافی نیست.

درست است که کار می‌کنیم روی خودمان، ولی ممکن است کار ما به این صورت باشد که فقط از تعدادی از کارها پرهیز می‌کنیم. مثلاً دیگر دروغ نمی‌گوییم، غیبت نمی‌کنیم، کمتر خشمگین می‌شویم و
ولی این کارها برای زنده شدن به خدا کافی نیست. با پرهیز، ما به‌طور موقت ابزارِ خراب‌کاری، دستِ من‌ذهنی نمی‌دهیم، ولی من‌ذهنی هنوز درون ما هست، هنوز همانیدگی‌ها هستند. اما ما می‌خواهیم دست و پای من‌ذهنی را کامل قطع کنیم، می‌خواهیم همانیدگی‌ها را بیندازیم، و این کار وقتی صورت می‌گیرد که زندگی از درون، روی ما کار کند و این کار با عملی به نام فضاگشایی و تسلیم صورت می‌گیرد. درمان و راه‌حل، فقط فضاگشایی است. با فرار کردن، نمی‌توان من‌ذهنی را کوچک کرد.

از طرفی این کار آسان نیست. ممکن است مرکز ما چیزی باشد، ولی فکر کنیم عدم است، ممکن است ذهنمان روشن باشد ولی فکر کنیم خاموش است، ممکن است در مقاومت باشیم، ولی فکر کنیم داریم فضاگشایی می‌کنیم.

بنابراین با تمام وجود بررسی کنیم که چرا ما واقعاً فضاگشایی نمی‌کنیم؟ ما می‌دانیم که «کشت اول کامل و بگزیده است». یعنی اگر فضا را باز کنیم، این فضا هم آینه است، هم ترازو است، هم تمییز دارد، هم شفادهنده دردهای ماست. بنابراین اگر درست نمی‌شود، یعنی اشکال از ماست.

قدرت فضاگشایی در درون ما هست و ما فقط باید از آن استفاده کنیم. برای استفاده از آن، نیاز به یک درک از این موضوع داریم که هشیاری جسمی و من‌ذهنی کار نمی‌کند، درکی که باعث می‌شود ترسمان بریزد و از همانیدگی‌ها دست برداریم.

این درک از کجا می‌آید؟ از برنامه گنج حضور و ابیات مولانا. همه چیز آماده است، همه امکانات و دانش لازم. همه این امکانات برای این است که ما از قدرت فضاگشایی استفاده کنیم و چون این کار از درون ما انجام می‌شود، بنابراین نیاز به تلاش و زحمت زیاد ما دارد. اصلاً فقط این کار مهم است.

می‌توانیم بررسی کنیم که چرا با وجود فراهم بودن شرایط، ما فضا را واقعاً باز نمی‌کنیم؟ چرا دردها خیلی کِش‌دار می‌شوند؟ چرا هنوز امید به من‌ذهنی داریم؟ چرا ترس، ما را ول نمی‌کند؟ چرا موتور فضاگشایی ما روشن نمی‌شود؟ چه عواملی نمی‌گذارند؟

برای بررسی این موضوع می‌توانیم از خودمان شروع کنیم. آیا ما خبری از درونمان و ذهنمان داریم؟ یا فقط به زبان می‌گوییم که انسان باید شاد باشد؟!

آیا اصلاً حضور ناظر داریم؟ می‌توانیم ذهنمان را حتی به مدت یک دقیقه ببینیم؟ آیا رفته‌رفته که جلو می‌رویم، حضور ناظر و حواس جمعی ما بیشتر می‌شود؟ آیا حواسمان است که درون ما هر لحظه چگونه تغییر حالت می‌دهد و علتش را شناسایی می‌کنیم؟ این‌ها همه کارهایی است که ما خودمان باید انجام دهیم.

بعد می‌توانیم بررسی کنیم که آیا برنامه‌ها را به‌طور کامل و دقیق مطالعه می‌کنیم؟ آیا مرتب یاد می‌گیریم؟ یا فقط می‌خواهیم دردهایمان کم شود؟

وقتی یک برنامه را به‌طور کامل و با دقت مطالعه می‌کنیم، باید ترسمان بریزد و ذهنمان خاموش بشود و فضای درونمان باز شود، پس چرا نمی‌شود؟ با هر برنامه که جلوتر می‌رویم، فضا باید بازتر شود، پس چرا نمی‌شود؟

آیا قرین‌ها مانع هستند؟ می‌خواهیم برنامه را ببینیم، یک‌دفعه یک نفر زنگ می‌زند و حواسمان کاملاً پرت آن موضوع می‌شود و فقط همین طوری به تلویزیون نگاه می‌کنیم و حواسمان جای دیگری است. قرین یکی از بزرگ‌ترین موانعی است که نمی‌گذارد ما فضا را باز کنیم، چون همین که می‌خواهیم از ذهن جدا شویم، ما را می‌کشاند به ذهن و چیزی در مرکز ما قرار می‌دهند. یک رابطه پر از درد که به ضرر هر دو طرف است مهم است یا فضاگشایی؟

و در آخر می‌توانیم بررسی کنیم که آیا ما از گنج حضور و مولانا به‌عنوان یک سرگرمی استفاده می‌کنیم؟ آیا همه‌اش حواسمان به این است که چه کسی چه می‌کند و چه کسی بهتر است و چه کسی بهتر حرف می‌زند، و مدام در تصویرسازی ذهنی هستیم و بنابراین وقتمان را تلف می‌کنیم؟ می‌توانیم بررسی کنیم که ما واقعاً چه می‌خواهیم؟

با تشکر و احترام
-فرشاد از خوزستان



خانم زهرا سلامتی از زاهدان



با درود و سپاس بر تمامی کائنات عالم هستی و آقای شهبازی نازنین. برداشتی از یک بیت از غزل ۳۰۷۴، برنامه ۹۱۵ گنج حضور.

موضوع : خوش پوزی یعنی پاک دهنی.
به نام خداوند عشق

چو آهوی ختنی خون تو شود همه مشک
اگر دمی بچری تو ز ما بخوش پوزی
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۳۰۷۴

چرا دیگر خوش پوز نیستیم؟ در حالی که ما آهوی ختنی هستیم که می تواند بوی خوش مُشک و شادی بی سبب از ما ساطع شود. ولی ما آن را در رگهای من دهنی به جوش آورده ایم و صرف دردهای حاصل از آن کرده و خوش پوزی خود را از دست داده ایم. و چرا خوش پوزی خود را فراموش کرده ایم؟ و برای یک لحظه هم که شده خالص خالص با مرکز عدم و فضا گشایی و خاموشی ذهن نمی توانیم در فضای یکتایی بچریم؟ و برای تأیید و توجه از دیگران هم از جهان مادی می چریم و هم می خواهیم که در فضایی یکتایی باشیم.

در حالی که قاطی کردن من ذهنی و نیرنگ و ریا به کار فضا گشایی خوش پوزی نیست و برای این کار باید ذهن خاموش خاموش باشد.

چرا دیگر خوش پوز نیستیم؟ و بوی خوش پیمان عهد الست و نفخت فیه من روحی که خداوند از روح خود در ما دمیده است را فراموش کرده ایم؟ و با قضاوت و مقاومت کردن و عدم پذیرش اتفاقات نااصل کار شده ایم و بی وفایی و جفا کاری را پیشه کار خود قرار داده ایم.

و چرا خوش پوزی خود را فراموش کرده ایم؟ که با درد های انباشته شده بوی خوش زندگی دیگر به مشام نمی رسد؟ چرا دیگر خوش پوز نیستیم؟ که برای تغییر دادن دیگران و تمرکز داشتن بر روی دیگران خود را از جایگاه رفیع اشرف مخلوقات و تاج کرمناهی الهی و طوق اعطیناک را از دست داده ایم که نمی توانیم از جنس فراوان اندیشی او باشیم؟ و چرا خوش پوزی خود را فراموش کرده ایم؟ که سمن زار رضا آشفته شده است و شادی بی سبب و آرامش درون را حس نمی کنیم و این قدر شاکی و ناراضی هستیم و ناسپاس؟ چرا دیگر خوش پوز نیستیم؟ که خاصیت قبله شناسی خود را از دست و قدرت فضاگشایی خود را در دردها سرمایه گذاری کرده و دردهای گذشته و آینده را آبیاری می کنیم.

و چرا خوش پوزی خود را فراموش کرده ایم؟ که درهای فضل و بخشش الهی را به رویمان بسته ایم و این ننگ و خفت و خواری من ذهنی را قبول کرده ایم که با عقل ناقص من ذهنی مان می خواهیم زندگی مان را سامان ببخشیم.
چرا دیگر خوش پوز نیستیم؟ که با دید غلط همانیدگی ها جلوی دید نظر و هوشیاری حضور خود را گرفته ایم و شیشه کبود همانیدگی ها را بر چشمانمان قرار داده ایم؟ و این ننگ را برای خودمان خریداری نموده ایم.

و چرا خوش پوزی خود را فراموش کرده ایم؟ که بزرگترین دشمن خودمان، خودمان شده ایم و بزرگترین و بدترین ضربات را به خودمان وارد نمودیم، در حالی که هر لحظه خداوند و زندگی می خواهد با عنایت و جذبه خود روی ما کار کند و خرد و دانایی خود را به ما هدیه دهد.

چرا دیگر خوش پوز نیستیم؟ که پذیرش تغییر و متعهد بودن به مرکز عدم را از دست داده ایم و نمی توانیم خود را تغییر دهیم؟

چرا خوش پوزی خود را فراموش کرده ایم؟ که نمی‌توانیم مالک و صاحب اختیار اراده آزادمان باشیم و اراده خود را تحت سیطره همانیدگی‌ها قرار داده که اختیار ما را در دست گرفته است. و اتقوا و پرهیز خود را از یاد برده ایم. و چرا دیگر خوش پوز نیستیم؟ که نمی‌توانیم متوجه آینه و ترازوی خدادادی در درونمان بشویم؟ و زندگی خود را به تعادل برسانیم؟ و مفتی ضرورت بودن خود را از دست داده ایم؟

و چرا خوش پوزی خود را فراموش کرده ایم؟ و فرهنگ تقلید و پیروی از جمع و جماعت را که می‌گویند: "خواهی نشوی رسوا، هم‌رنگ جماعت شو." و فرهنگ هر چه بیشتر را سرلوحه کارهای مان قرار داده ایم و موتور خواستن‌های من‌ذهنی مان را روشن می‌کنیم و شروع به قضاوت کردن و با اتفاقات لحظه ستیزه و مقاومت، که در حالت جمعی این مقاومت‌ها و ستیزه‌گری‌های مان تبدیل به جنگ و جدال می‌شود و جلوی فضل و بخشش و خرد ایزدی را می‌گیرد و ما را مصنوع کافر می‌نماید. که حاضر نیستیم فرهنگ مخرب من‌ذهنی را با فرهنگ سازنده و جدید هوشیاری و فضل ایزدی جایگزین سازیم. چرا دیگر خوش پوز نیستیم؟ که رحمت الهی همواره پر است و بر رحمت می‌تند. و هر گونه خطا و لغزش مان را می‌بخشد و پذیرای ما، اگر قوانین زندگی را رعایت کنیم و فضاگشا باشیم.

و چرا خوش پوزی خود را فراموش کرده ایم؟ در حالی که ما مرغ آسمانی هستیم که می توانیم خود را از روی همانیدگی ها پرواز دهیم ولی با نفاق کاری ها و منافق و دورو بودن با زندگی، خود را به سطح کاهش داده ایم و مانند مرغ خانگی روی همانیدگی ها ساکن شده ایم. در حالی که ما آهوی معانی خداوند هستیم، که تمامی علوم خود را به ما یاد داده و در اختیار ما قرار داده است.

ای مرغ آسمانی آمد گه پریدن
وی آهوی معانی آمد گه چریدن
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۰۲۹

و در پایان: وقتی که خرد بی منتهای کائنات سرگرم کار است زندگی شخصی کوچک من زهرا را هم اداره می کند.

ای ز غم مُرده که دست از نان تهی است
چون غفور است و رحیم این ترس چیست؟
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۰۸۷
پر انرژی و سالم بمانید. خیلی ممنون، خدا نگهدار شما.



خانم نرگس از نروژ



با سلام و عرض ادب 

چند چراغ که در هفته های اخیر به من کمک کرده اند را می خواستم با دوستان معنوی خود به اشتراک بگذارم.

۱- چراغ خنثی بودن و عدم قضاوت:

حزم کن از خورد کین زهرین گیاست

حزم کردن زور و نور انبیاست

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۱۴

برای عدم نگه داشتن مرکز مهم است به وضعیت و اتفاق این لحظه گر باشیم. کر بودن به معنی خوب و بد نکردن. چرا که اگر خوب کنیم، وضعیت به مرکز ما می آید و یا اگر بد کنیم باز مرکز ما از عدم خارج می شود.

۲- چراغ بی‌مراد شدن:

بی‌مرادی شد قلاووز بهشت
حَفَّتِ الْجَنَّةُ سَنُوایِ خُوشِ سِرْشَتِ
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۶۷

"بهشت در چیزهای ناخوشایند پوشیده شده و دوزخ در شهوات."
-حدیث نبوی

هر لحظه انتظار بی‌مراد شدن نسبت به آنچه در پارک ذهنی خود داریم را داشته باشیم، با این دید آمادگی برای فضاگشایی، برای هر اتفاقی را داشته و امید گرفتن زندگی از چیزی را نداریم و تغییر برای ما آسان تر است. چرا که دیگر به الگوها و شرطی‌شدگی‌های خود نمی‌چسبیم و هر بی‌مرادی فرصتی برای فضاگشایی و گرفتن خرد از زندگیست.

۳- چراغ عذرخواهی اصیل از زندگی:

اینکه در این لحظه ابدی مستقر شویم و از رفتن به گذشته و آینده پرهیز کنیم و زندگی را این لحظه تمام و کمال زندگی کنیم و هر آن دچار قبض شدیم یادآور شویم که این بی‌مرادی نسبت به پارک ذهنی و شرطی شدگی ماست و فضا را باز کرده و عذرخواهی می‌کنیم و پیام زندگی را گرفته و به جهت تغییری که زندگی از ما می‌خواهد، اعمال می‌کنیم.

۴- چراغ وحدت و یکی بودن انسانها و دیدن شاه در لباس اتفاق و انسانها و وضعیتها:

دیده‌ای خواهی که باشد شه شناس
تا شناسد شاه را در هر لباس
-منسوب به مولانا

اینکه هر وضعیت و اتفاق، سببی غیر از زندگی ندارد و همه در جهت خیر و رحمت برای ما در جهت تبدیل است. پس با من‌ذهنی خود مشورت نمی‌کنیم و با رضایت به آنچه که اکنون هست در مقابل زندگی سر خم می‌کنیم و سپاسگزار این هستیم که فرصت فضاگشایی و تبدیل را داریم.

۵- چراغ تیغ زدن برای آفتاب:

ما رَمیتَ اذْ رَمیتُم در حِراب
من چو تیغم، و آن زننده آفتاب
-مولوی، مثنوی دفتر اول، بیت ۳۷۹۰

"و هنگامی که تیر پرتاب کردی، تو پرتاب نکردی بلکه خدا پرتاب کرد."
-قرآن، سوره انفال، آیه ۱۷

اینکه این لحظه ناظر باشم که عمل و حرف من از فضای گشوده شده و از ذهنی ساده است نه از واکنش من‌ذهنی، این لحظه حاضر و ناظر باشم بر حرف و عملی که می‌زنم و اگر حس کردم وصل نیستم عمل نکنم و حرفی نزنم که مقاومت محسوب می‌شود.

۶- چراغ عدم تقلید:

بی ز تقلیدی نظر را پیشه کن
هم برای عقل خود اندیشه کن
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۳۴۴

عدم تقلید از من‌های ذهنی و من ذهنی خودم با پرهیز، تا القائات من ذهنی خودم یا جمع روی من اثر نگذراد و به زندگی وصل بمانم.

۷- چراغ آه در چاه کردن:

نیست وقت مشورت هین راه کن

چون علی تو آه اندر چاه کن

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۳۲

با هر چالشی به جای تعریف کردن آن برای دیگران یا حتی فکر پشت هم کردن در ذهن فضا باز کنیم، در برگاهای بنویسیم و تمام حرفهای خود را با خود در فضای گشوده شده بگوییم و منتظر باشیم تا زندگی از درون به ما راه حل بدهد و از واکنش و الگوی شرطی شده و من‌ذهنی دیگران تقلید نکنیم.

۸- چراغ پرهیز از طعنه و تشنیع:

گر چپ و راست طعنه و تشنیع بپهدهست
از عشق بر نگردد آن کس که دلشدهست
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۴۴۶

با فضاگشایی اطراف همانیدگی‌ها و یا ایرادهای خود، در واقع شناسایی همانیدگی‌های خود با فضای گشوده شده نه با ملامت و من‌ذهنی که تشنیع (ناله و ایرادگیری و طعنه) دارد، بلکه با باز کردن آغوش بر خود و پذیرش خود و شکرگزاری برای آنچه که هستیم.

۹- چراغ شکستن کشتی:

چون شکست آن کشتی او بی مراد
در کنار رحمت دریا فتاد

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۲۷۷

بی مرادی‌های ما سبب سوراخ شدن کشتی همانیدگی‌های ما و بدون مصرف شدن ما برای من‌ذهنی خود و دیگران می‌شود و ما با پناه آوردن به عدم و فضاگشایی شامل رحمت زندگی می‌شویم و جانی دوباره می‌گیریم.

۱۰- چراغ افزون شکر ریختن:

چونکه سرکه سرکگی افزون کند
پس شکر را واجب افزونی بود
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۷

هنگامی که من ذهنی خود یا دیگران عرصه را به ما تنگ می کنند، زمانیست که بیشتر باید روی خود کار کنیم و خود را با خدمت کردن یا تماشای برنامه و تکرار ابیات بیشتر وصل نگه داریم تا فضا را بیشتر باز کنیم تا از تاثیر قرین و ایجاد مقاومت در ما مصون بمانیم.

۱۱- چراغ ده ویرانه :

در ده ویرانه تو گنج نهان است زهو
هین ده ویران تو را نیز به بغداد مده
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۲۸۴

وقتی از نظر ذهن وضعیتها نا به سامان است و پارک ذهنی به هم ریخته است، بهترین فرصت برای گنجیابی و فضاگشایی بیشتر و واهمانش با پارک ذهنی و سپردن خود به زندگیست برای بنای تازه است، آن طوری که زندگی می خواهد و نظم زندگی ایجاد می کند نه آن طوری که من ذهنی ما می خواهد.

۱۲- چراغ خوش پوزی:

چو آهوی ختنی خون تو شود همه مشک
اگر دمی بچری تو زما به خوش پوزی
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۳۰۷۴

پرهیز از انرژی گرفتن از همانیدگی‌ها و یا خرج کردن انرژی فضای گشوده در خودنمایی، پرهیز از قرین‌های ذهنی، پرهیز از فکر پشت هم و آمیزش با من‌ذهنی، پرهیز از انقباض و واکنش، در عوض به اشتراک گذاشتن میوه‌های فضاگشایی با دوستان معنوی و وصل بودن هر چه بیشتر به فضای عدم با تکرار ابیات و دیدن برنامه.

با عشق و احترام 
نرگس از نروژ 



خانم الہام از شیراز



با سلام خدمت آقای شهبازی عزیز و همه دوستان عزیز گنج حضور. تجربه‌ای داشتم، که با شما عزیزان به اشتراک می‌گذارم.

بعد از اینکه از ترکیه به ایران برگشتیم به دلیل اینکه باید دوباره همه چیز را از صفر شروع می‌کردیم پدرم برای تهیه خانه و وسایل خانه بسیار به ما کمک کردند، همچنین به همسرم گفتند، که می‌تواند پیش او کار کند تا بتواند دوباره سرمایه‌ای به دست آورد و کار خودش را شروع کند. الان مدت یک سال و چند ماه از این زمان می‌گذرد و همسرم تصمیم گرفته که از آن کار بیرون آید و کاری برای خودش راه بیاندازد.

بعد از گرفتن این تصمیم دیدم که چگونه من ذهنی شروع به مقاومت و ایجاد ترس در من کرد. متوجه شدم که چقدر با کار همسرم همانیده هستم، من ذهنی ام شروع کرد به تدبیر و مسئله‌سازی و راه حل مسئله را پیدا کردن.

خوب اگر اومد بیرون نتوانست کاری را راه بیاندازد چی؟
و هزاران سوال‌های دیگر برای ترساندن من. برای مدتی فراموش کردم که همه این اتفاق‌ها را قضا به وجود آورده و مسبب اوست. خدا را شکر به خاطر ابیات بیدارکننده مولانای جان. دیدم دارم شکار می‌شوم ابیاتی را که به من در این حالت بسیار کمک کردند را با شما به اشتراک می‌گذارم.

تدبیر کند بنده و تقدیر نداند
تدبیر به تقدیر خداوند نماند

بنده چو بیندیشد، پیداست چه بیند
حیله بکند، لیک خدایی نتواند

گامی دو چنان آید کاو راست نهادست
وانگاه که داند که کجاهش کشاند
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۶۵۲

با این ابیات متوجه شدم، دارم با ذهنم تدبیر می کنم و تقدیر خداوند را در این اتفاق نمی بینم.
حیله های من ذهنی ام، را دیدم که چطور می خواهند مرا بترسانند و ایجاد مسئله و درد کنند، تا مرا به تله بیاندازد و شکار کند. بیت سوم به من این پیغام را داد، که دوباره نخواه، مثل همیشه با ذهن تصمیم بگیری و فکر کنی راه را درست می روی اما، بعد از مدتی عاقبت آن کار زیانکاری و کارافزایی باشد.

عزم ها و قصدها در ماجرا
گاه گاهی راست می آید تو را

تا به طمع آن دلت نیت کند
بار دیگر نیتت را بشکند

ور به کُلی بی مرادت داشتی
دل شدی نومید، امل کی کاشتی؟

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، ابیات ۴۴۶۲ تا ۴۴۶۴

این ابیات، فضا گشایی زندگی را در برابر تصمیماتم به من نشان دادند، که با فضاگشایی به من اجازه می دهد، حتی کاری را دوباره به اشتباه انجام دهم. کاری که به لحاظ ذهنی، فکر می کنم درست است و خوب پیش رفته، اما بعد از مدتی با شکست مواجه می شود، تا از آن درس بگیرم که مرادی در چیزهایی که من فکر میکردم و راه حل پیدا میکردم نبوده، دید زندگی در برابر من و همانندگی هایم بسیار جامع است.

این اتفاق برای من و همسر من یک امتحان است. اگر من بخواهم بگویم می دانم و خدایی کنم، نخواهم گذاشت همسر من کارش را شروع کند، شاید زندگی می خواهد فرصتی به او بدهد که او را امتحان کند، و خود او این اتفاق را تجربه کند و پیغامش را بگیرد. من نباید دخالت کنم و نورا فکن باید روی خودم باشد. پیغام زندگی برای من، بی مراد شدن است، این که مرا نسبت به کار همسر من خواهد بی مراد کند، تا به من درس دهد، اوست که هر شاخه را با باد غیبی اش می رقصاند، و من نباید به دنبال سبب های بیرونی باشم.

به هر شیوه که گردد شاخ رقصان
نباشد غایب از باد بهاری
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۶۶۶

باید بدانم که اوست که همه چیز را درست و راست می کند، نه من ذهنی من، یا اتفاقات بیرونی و سبب ها.

ای طالبِ خوشِ حمله، من راست کنم جمله
هر خواب که دیدستی، هر دیگ که پختستی
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۵۸۲

بار دیگر ناسپاسی خود را دیدم که دوباره مسبب را فراموش کردم و تدبیر او را ندیدم.
خدا را شکر که من را هر لحظه، متوجه اشتباهاتم می کنی، بدون تو این کار امکان پذیر نیست.

به صد دستان به کار توست این باد
تو را خود نیست خوی حق گزاری
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۶۶۶

زندگی با این ابیات به من می گوید اگر تو هنوز در ذهن هستی و عقل و خرد من را نداری، پس خاموش باش و دور باش، تا من به کار تو پردازم و دیگ تو را من بپزم، نه تو با عقل جزوی من ذهنی ات.

فعل آتش را نمی دانی تو، برد
گرد آتش با چنین دانش مگرد

علم دیگ و آتش ار نبود تو را
از شرر نه دیگ ماند نه آبا

آب حاضر باید و فرهنگ نیز
تا پزد آن دیگ سالم در آریز
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، ابیات ۱۳۷۸ تا ۱۳۸۰
-برد: دور باش
-آریز: جوشیدن آب در دیگ

اگر آثار فکر و اعمال من ذهنی را نمی دانی و نمی دانی که آتش عشق باید کار کند، برو و دور باش و مولانا بخوان و سرخود کار نکن،
و گرد آتش من ذهنی با چنین دانش ناقص نگرد. چون اگر با عقل جزوی خودت فکر و عمل کنی، نتیجه آن سوختن دیگ است، که با
درد بسیار همراه است.

برای حل کردن هر چالش باید هم از امکانات این جهان و هم فرهنگ آن جهان که حضور است، برخوردار بود که دیگ درست بپزد. وقتی آن فرهنگ را نداری دور باش و بگذار من فکر و عمل کنم. این موضوع را بارها در زندگی ات، تجربه کرده‌ای و عواقب آن را دیده‌ای. دیده‌ای که هر کاری را با عقل جزوی‌ات، انجام داده‌ای نتیجه‌اش بی توفیق و بادام پوک کاشتن بوده.

جهد فرعونى، چو بى توفيق بود
هرچه او مى دوخت آن تفتيق بود
-مولوى، مثنوى، دفتر سوم، بیت ۸۴۰
-تفتیق: شکاف

باید با کمک زندگی، عقل، خرد و عنایت او پیش بروی که بهتر از صدها تلاش ذهنی است.

یک عنایت به ز صد گون اجتهاد
جهد را خوفست از صد گون فساد
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۸۳۹

مطمئن باش که تنها مُراد تو دست زندگی است، نه من ذهنی ات و چیزهای آفل بیرونی. اوست که می‌تواند هر لحظه تو را در آرامش و برکتش مست کند و به تو خرد و عقل خودش را بدهد.

از او یابی به آخر هر مُرادی
همو مستی دهد، هم هوشیاری
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۶۶۶

دم ایزدی را که هر لحظه به سوی تو سرازیر می‌شود، دریافت کن و غم و غصه همانیدگی‌هایت را که آفل هستند، یک روز هستند و یک روز نه، یک روز زیادند و یک روز کم، نخور.

نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي رَسِيدَةً
غَمِّ بِيْشٍ وَ غَمِّ كَمِّ رَا رَهَا كُنْ
-مولوی، مثنوی، دیوان شمس، غزل ۱۹۰۵

شادباش، خدا را شکر کن، که زندگی و مولانا را داری، که تو را متوجه اشتباهات می کنند و تسلیم باش و اشتباهات را بپذیر، زیر بار مسئولیت برو و بگذار زندگی از طریق کن فکان هر لحظه با تدبیر جدید روی تو کار کند. همانطور که چمن بدون مقاومت اجازه می دهد باران او را سیراب کند و سرسبز. غم و غصه را رها کن زیرا من از پدر بر تو مُشْفِق ترم و غم تو را من می خورم و شکارچی غمها و همانیدگی های تو هستم، تو غم مخور، همانیدگی هایت را مخور و رها کن.

شاد باش و فارغ و ایمن که من
آن کنم با تو که باران با چمن
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۷۲

من غم تو میخورم، تو غم مخور
بر تو من مشفق ترم از صد پدر
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۷۳

صبر و پرهیز و حزم را کلید راحت کن، تا بتوانی هر لحظه از تله هایی که در کمین توست در امان گذر کنی و شکار نشوی. همانندگی
هایت را ببین و عذر خواهی کن و آنها را بپذیر و ناظر آن ها باش.

زین گمین بی صبر و حزمی کس نجست
حزم را خود، صبر آمد پا و دست
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۱۳

پذیر کامل نیستی و من دارم روی تو کار می کنم، خودت را ببخش و سرزنش و ملامت نکن زیرا:

تا که پشکی مشک گردد ای مرید
سالها باید در آن روزه چرید
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۴۷۲

اما اگر راضی باشی و شکایت نکنی و با من همکاری کنی، در برابر اتفاقات فضا باز کنی، شاید این راه صد ساله و طولانی، برایت یک لحظه شود.

این ره چنین دراز به یکدم میسر است
این روزه دور نیست، چو رهبر تو را رضاست
-مولوی، دیوان شمس، ترجیعات ۲۵

یک زمان کار است بگزار و بتاز
کار کوته را مکن بر خود دراز
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۸۱

خواه در صد سال، خواهی یک زمان
این امانت واگذار و وارهان
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۸۲

با سپاس الهام از شیراز



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





**برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.**

www.parvizshahbazi.com